





سرشناسه: اورپید، ۴۸۰ - ۴۰۶ ق.م، Euripides

عنوان و نام پدیدآور: زنان باخوس پرست / اورپید؛ ترجمه غلامرضا شهبازی

مشخصات نشر: تهران: بیدگل، ۱۴۰۴

مشخصات ظاهری: ۸۷ ص؛ ۵/۲۰×۱۴ س.م.

شابک: ۱-۱۹۸-۳۱۳-۶۲۲-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: Bacchae

موضوع: نمایشنامه یونانی -- ۴۹۶ - ۴۰۶ ق.م

موضوع: C: 4967 B. - 4067 Greek Drama

شناسه افزوده: شهبازی، غلامرضا، ۱۳۵۲-، مترجم

رده بندی کنگره: PA

رده بندی دیویی: ۸۸۲/۰۱

شماره کتاب شناسی ملی: ۱۰۱۱۱۶۴۷



زنان باخوس پرست



| اوریپید | غلامرضا شهبازی | کلاسیک یونانی (۱۴) |
| BACCHAE | Euripides | Gholam Reza Shahbazi |



زنان باخوس ترست |
اورپیدا |
ترجمه غلامرضا شهبازی |
ویرایش و نمونه خوانی: تحریریه بیدگل |
مدیر هنری و طراح لی اوت: سیاوش تصاعدیان |
طراح جلد: محیا راد |
صفحه آرا: نرگس نیک زاد |
مدیر تولید: مصطفی شریفی |
چاپ اول | پاییز ۱۴۰۴ | تهران | ۷۰۰ نسخه |
شابک: ۱-۹۸-۳۱۲-۶۲۲-۹۷۸ |

Bidgol Publishing co. | بیدگل |

تلفن انتشارات: ۲۸۴۲۱۷۱۷ |
فروشگاه | تهران | خیابان انقلاب | بین ۱۲ فروردین و فخر رازی | پلاک ۱۲۷۴ |
تلفن فروشگاه: ۶۶۴۶۳۵۴۵-۶۶۹۶۳۶۱۷ |

bidgol.ir |

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است. |
هرگونه اجرایی از این نمایشنامه منوط به اجازه رسمی از مترجم یا ناشر است. *

* یادداشتی در مورد حقوق مادی و معنوی این اثر:

اجرای نمایشنامه‌های چاپ شده، بدون کسب اجازه از مترجم و ناشر، به کاری معمول در تئاتر ایران بدل شده است؛ این کار بیشتر اوقات با تغییر جزئی در ترجمه و دست بردن در آن صورت می‌گیرد و هدف و نتیجه آن کتمان حقوق معنوی و مادی صاحبان اثر، و توهین به مخاطبان و نپذیرفتن هیچ‌گونه مسئولیت حرفه‌ای است.

برای مترجمان بسیار پیش می‌آید که بدون چشمداشت مادی اجازه اجرای اثر را بدهند، به خصوص برای همراهی با اجراهای شهرستان‌ها و دانشجویان، اما بی‌شک همه آنان خواستار رعایت حقوق معنوی خود (ذکر نام مترجم) در هر اجرایی هستند.

بنابراین، نشر بیدگل استفاده بدون اجازه از ترجمه‌های نمایشی‌اش را، اعم از اجراهای رسمی کوچک یا بزرگ، به‌ویژه در تئاتر تهران و جشنواره‌ها، اقدامی غیرقانونی قلمداد می‌کند و از طریق مراجع مربوط موضوع را به جد پیگیری خواهد کرد.



ترجمه این نمایشنامه از منبع زیر صورت گرفته است:

BACCHAE, Translated by George Theodoridis, 2005

<https://www.poetryintranslation.com/PITBR/Greek/Bacchae.php>

و در بخش‌هایی از ترجمه، از این منابع نیز استفاده شده است:

Bacchae, Euripides, Translated, with an Introduction and Notes, by paul Woodruff, Hackett Publishing Company, 1999

Euripides, Complete Works, Delphi Classics, 2013

| زنان باخوس پرست |



| شخصیت‌ها

دیونیزوس

(که به نام باخوس هم مشهور است)

تیریزاس

(غیب‌گوی شهر تبای)

کادمُس

(بنیان‌گذار و پادشاه پیشین تبای)

پنتئوس

(پادشاه تبای، نواده کادمس)

آگاهوه

(مادر پنتئوس)

پیک

خدمتکار پنتئوس

دو خدمتکار کادمس

همسرایان

(متشکل از زنان باخوس پرست شرقی)

پیروان تبایی آگاهوه

نگهبانان، همراهان پنتئوس

کاخ شاهی تباي.

دو يا سه پله کاخ را از زمين جدا مي کند.

شب. از پشت پرده ها صدای ني ها، دایره ها و طبل ها را می شنویم که موسیقی «شرقی» (لیدیایي / ایرانی) می نوازند. سازهای کوبه ای همان طور که بعداً خواهیم دید متشکل از شمشیرهایی اند که بر طبل ها کوبیده می شوند.

فریادهایی از سر شوریدگی و سرمستی زنانه و خشم شادی آور که نشانه های جشن دیونیزوسی اند شنیده می شود.

رعد و برق، موسیقی و فریادهای جشن را دچار وقفه می کند. نور صاعقه برای چند لحظه آرامگاهی را در قسمت راست و عقب صحنه، نزدیک دیوار کاخ، نشان می دهد. ایزد دیونیزوس پشت این آرامگاه نشسته است و در نور صاعقه دیده می شود. او در هیئت یک انسان به زمین آمده است.

پس از مکثی کوتاه و خاموش، روشنائی صبح آهسته صحنه را روشن می کند.

دیونیزوس پشت به تماشاگران، مقابل آرامگاه می ایستد.
این آرامگاه سنگی است و باریکه‌ای از دود پیچ و تاب خوران
از بالای آن آرام آرام به آسمان می رود.
دیونیزوس با دقت و احترام چند درخت انگور روی آرامگاه و
اطرافش می گذارد.

در زمین اطراف آرامگاه، چند گیاه رازیانه خواهیم دید.
دیونیزوس چوب دست بلند مخصوص خود را که از رازیانه
بسیار بزرگ ساخته شده و پوشیده از گیاه عشقه و شاخه‌های
تاک است و اغلب مخروط کاج بر سر آن است، در دست دارد.
دیونیزوس مردی جوان، خوش سیما و باوقار است که ظاهری
پسرانه (حتی شاید زنانه) و موهای بافته بور بلند و لطیف دارد.
بر سرش تاجی از عشقه است که به شکلی آراسته و با دقت
بسیار روی سرش قرار داده شده و لباس هایش به رنگ روشن
است (که نشان می دهد او خارجی و شرقی ست).
ریش او سرخ است.

تاج عشقه، که درون موهایش بافته شده، همچون پرده‌ای
لطیف و بلند است که از پس سرش تا نزدیک زمین کشیده
شده است.

او تماشاگران را خطاب قرار می دهد؛ آرام، توأم با مهربانی
و متانت.

دیونیزوس: (دوروبرش را نگاه می کند، زمین را واریسی می کند.) پس اینجا
هستم! در تبای!

من دیونیزوسم، پسر زئوس. مادرم سیمله، دختر کادمس بود.
زئوس با یکی از آن آذرخش‌های سهمناکش مرا از تن
مادرم زایاند.

به آرامگاه پشت سرش اشاره می‌کند.

آن بالا!

من چهره‌ی خدایی‌ام را وانهاده‌ام و به هیئت آدمیزاد درآمده‌ام و از این رو، اکنون اینجا هستم و نزدیک جویبارها و نه‌رهای دیرسی، از میان آب‌های ایسونوس گام برمی‌دارم. آری، من به هیئت یکی مرد معمولی درآمده‌ام، من، دیونیزوس، که یکی خدایم.

دوباره برمی‌گردد و به آرامگاه اشاره می‌کند.

آرامگاه مادرم را در آنجا، نزدیک کاخ شاهی می‌بینم. اخگر ژئوس به او زد و جاننش را ستاند... و آنجا! هنوز از ویرانه‌های خانه‌اش دود برمی‌خیزد، و این خود نشانه‌ای ست نیرومند که می‌گوید خشم بی‌امانِ هِرا از مادرم آتشی ست که هرگز خاموش نخواهد گشت. من سپاسگزار کادمس‌ام و او را می‌ستایم که این آرامگاه را به پاس دخترش بدل به یادگاری متبرک کرد. البته، این من بودم که این آرامگاه را با تاک‌هایی پُر از انگور پوشاندم.

من کشتزارهای پر بار و زرین لیدیه و فریجیه را پشت سر گذاشته‌ام. از میان باروهای سنگی بلخ و از سرزمین‌های بی‌آب و علف و بسیار سرد مادها، چراگاه‌های رنگ‌باخته زیر آفتاب ایران، تمامی عربستان متبرک و باقی آسیا گذشته‌ام. آسیا، یکی سرزمین گسترده تا دوردست در کنار دریا با شهرهایی آکنده از برج‌های سربه‌فلک‌کشیده و پُر از یونانیان و بربرهایی که همگی دوستانه باهم آمیخته‌اند.

و در تمامی این سرزمین‌ها من آیین‌های پنهانم را نمایانده‌ام، پایکوبی‌هایم را به دیگران آموخته‌ام و از خود در چشم آنان خدایی ساخته‌ام.

این نخستین شهر یونانی ست که بدان پانهاده‌ام. نخستین شهری که آمده‌ام تا خودم و آیین‌هایم را بنمایانم. نخست، این زنان تبابی را برانگیخته‌ام، پوست بیچه‌گوزن بر آنها پوشانده‌ام و چوب‌دست عشقه‌پوش را به دستشان داده‌ام.

می‌دانید، دختران کادمس، زئوس را پدر من نمی‌دانستند. آنها باید با مادرم به از این می‌کردند. ایشان به مادرم تهمت می‌زدند که با یکی میرا یا یک چنین کسی خوابیده و سپس گناه زاده‌شدنم را به گردن زئوس انداخته است. نیرنگ همیشگی کادمس؛ شرف دختر را پاس دار تا پاسدار خویش باشی. اما این خواهران در دهان‌ها انداختند که مادرم هم‌خوابه یکی آدمیزاد شده و گناه آبستنی ناروایش را گردن یکی خدا انداخته است و به همین خاطر، می‌گویند که خدا او را کشته است.

از این رو، این زنان تبابی را آماج اندکی جنون ساخته‌ام. ایشان را واداشته‌ام تا کاشانه‌شان را وانهند و همگی شتابان و خشمگین به کوهستان بیایند، جایی که اکنون در آن می‌زیند.

آنان را واداشته‌ام تا جامه آیین‌هایم را بر تن و خرد را از سرهاشان بیرون کنند. اینها تمامی زنان تبابی‌اند. آنها را به کوهستان برده‌ام تا نزد دختران کادمس، خواهران مادرم،

میان جانوران وحشی، در یکی جنگل دست نخورده، زیر صخره‌های سترون و صنوبرهای خودرو بزیند، بی آنکه سقفی بالای سرشان باشد یا سرپناهی داشته باشند. به‌هرحال این شهر باید بیاموزد که چه بخواند چه نخواهد، نمی‌تواند با آیین‌های من ناآشنا و از آنها بی‌خبر بماند! به‌هرحال این شهر باید بیاموزد که چه بخواند چه نخواهد، مادر من بی‌گناه بوده است و این شهر باید که از او پوزش بخواند!

به‌هرحال این شهر باید بیاموزد که چه بخواند چه نخواهد، من اینجا هستم تا به جهانیان بنمایانم که من پسر آن زنم، پسر سمله و پسر رئوس!

کادمس پیراکنون دیهیمش را به پنتئوس، پسر دخترش، آگاه، داده است. پنتئوس اکنون مردی است که از روی عادت باخدایان می‌جنگد و مراد تمامی جرعه‌افشانی‌ها و نمازها از یاد برده است. از این رو، به او و تمامی مردمان تباری نشان می‌دهم که من به راستی یکی خدایم. سپس، بعد از آنکه تمامی کارها را در اینجا سامان دادم و آنان را واداشتم که مرا بشناسند، به جایی دیگر از جهان می‌روم و نیرومندی‌ام را مثال یکی خدا به مردمان می‌نمایانم.

اگر مردمان تباری آهنگ آن کنند که در برابر باخوس پرستان^۱ سلاح به دست گیرند و ایشان را از کوهستان برانند، راهبر این زنان شوریده^۲ ام می‌شوم و با آنان نبرد می‌کنم. بدین خاطر است که به هیئت یکی آدمیزاد درآمده‌ام.

1. Bacchants
2. Maenads